



## درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده عدم ولایت بر غیر

تاریخ: ۶ آذر ۱۴۰۱

موضوع جزئی: ولایات معمول از طرف خداوند - ۱. ولایت انبیاء - دلیل اول: آیات -

مصادف با: ۲ جمادی الاول ۱۴۴۴

حکومت انبیاء

جلسه: ۱۵

# «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

بحث ما به این نقطه منتهی شد که ولایت خداوند تبارک و تعالی، ولایت حاکم، ولایت مرشد صادق محسن و ولایت منعم فی الجملة به حکم عقل ثابت است و این احکام عقلیه حاکم بر اصل عدم ولایت احد علی احد است. گفتیم طبق این دیدگاه اصل عدم ولایت احد علی احد دو کاربرد مهم دارد. ثبوت ولایات برای غیر خداوند تبارک و تعالی صرف نظر از حکم عقل به وسیله ادله دیگر قابل اثبات است، یعنی می توانیم با ادله دیگر این ولایات را ثابت کنیم.

ولایت خداوند کاملاً روشن است و بحثی در آن نیست. اما غیر خداوند من الانبیاء و الاولیاء و الاوصیاء و الحاکم الشرعی یا برخی از اشخاص باید بررسی شود که آیا خداوند ولایت را برای اینها جعل کرده است یا نه؛ این مطلب باید ثابت شود. بنابراین بحث استثناء از اصل عدم ولایت نیست که یک مستثنی و یک مستثنی منه داشته باشیم و به دنبال این باشیم ببینیم ماخرج من هذا الاصل کدام است. آنچه در این مقام ذکر می کنیم، ولایت هایی است که خداوند برای اشخاص و برخی از اصناف قرار داده است.

### ۱. ولایت انبیاء

اولین آنها انبیاء هستند و به خصوص نبی مکرم اسلام (ص) و بعد به تبع ایشان ائمه معصومین (ع). مستحضر هستید که انبیاء یک شأن نبوت و بیان احکام و تبلیغ احکام الهی دارند، واسطه رساندن دین به خلق هستند. از این حیث ولایت دیگر معنا ندارد در مورد اینها؛ چون وقتی مقام، مقام بیان احکام باشد در حقیقت اگر افعّل و لا تفعل هم دارند، جدا از اوامر و نواهی خداوند نیست. اگر ما هم وجوب اطاعت داریم، جدا از وجوب اطاعة الله نیست. چون اوامر انبیاء از این جهت صرفاً ارشادی است؛ یعنی ارشاد محض به آنچه که خدا گفته است. پس اطاعت این اوامر و نواهی جز همان اطاعت خدا چیزی نیست؛ این می رود کنار. اما یک شأن دیگری دارند که خودشان اوامر و نواهی دارند؛ می خواهیم ببینیم آیا لهم أن یأمروا أو ینهوا و لنا یجب الاطاعة أم لا؛ اینکه خود انبیاء و خود نبی مکرم اسلام (ص) شأنیت امر و نهی جدا از امر و نهی خداوند و جدا از تبیین و ارسال پیام خداوند، آیا این شأن را دارد؟ حالا ممکن است در محدوده اش اختلاف باشد. این ولایت محل بحث است.

عنایت داشته باشید شأن حکومت هم به جهتی می تواند مستقل ذکر نشود؛ یعنی دایره بحث این باشد که آیا ولایت و حکومت برای پیامبر (ص) ثابت است یا نه، اگر ولایت را به معنای مطلق بگیریم، حکومت هم بخشی از آن محسوب می شود؛ یعنی من اوامره أو نواهی ما یتعلق بامر المجتمع، ما یتعلق بامر الامارة، ما یتعلق بامر الصدارة و هم می توانیم حکومت را تفکیک کنیم و این را در عداد ولایت به معنای کلی قرار ندهیم؛ بگوییم آن ولایت نسبت به اشخاص است، حالا با دامنه مورد اختلاف ولی

حکومت، ولایت نسبت به مجتمع و جامعه است. این مهم نیست که ما حکومت را در دل آن ولایت قرار دهیم یا تفکیک کنیم؛ چون مسأله حکومت به طور ویژه محل بحث و نزاع است و ممکن است ثبوت ولایت به معنای کلی ایهام داشته باشد و مشتمل بر مسأله حکومت نباشد، لذا شاید از جهتی تفکیک کردن آن بهتر باشد.

**سؤال:**

**استاد:** ما فعلاً ائمه کار نداریم .... ما راجع به ائمه بعداً بحث می‌کنیم که آنچه که برای پیامبر ثابت است به ائمه هم منتقل می‌شود، این بحث دیگری است. اما در مورد خود انبیاء آنچه مسلم است این است که بعضی به عنوان امام یا حاکم یا قاضی قرار داده نشده‌اند. در میان انبیاء بعضی از این موهبت و موقعیت برخوردار شده‌اند که به عنوان امام و پیشوا و حاکم قرار داده شوند. این اختلاف در آنجا هست.

بنابراین موضوع بحث معلوم باشد که ما که می‌خواهیم ولایت را برای انبیاء ثابت کنیم، به عنوان اشخاصی که خداوند جعل ولایت کرده برای آنها؛ معلوم باشد نزاع دقیقاً کجاست؛ مربوط به احکام الهی نیست و از دو زاویه هم می‌توانیم وارد شویم: یکی اینکه ولایت را آنقدر گسترده بدانیم که شامل حکومت شود یا اینکه اینها را از هم جدا کنیم.

**دلیل اول: آیات**

به آیاتی از قرآن تمسک شده برای اینکه ولایت را خداوند برای اینها جعل کرده است. البته تفکیک بین ولایت به معنای عام و حکومت در مواردی ما را با یک مشکلاتی مواجه می‌کند، چون وقتی ولایت اطلاق داشته باشد شامل حکومت هم می‌شود؛ اما ما در عین حال آیات و روایات ولایت را به معنای کلی عرض می‌کنیم و بعد به طور خاص مسأله حکومت که در بعضی از آیات و روایات مورد اشاره قرار گرفته است، خواهیم پرداخت.

**آیه اول:** از جمله آیاتی که قابل استناد است، آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ» است. این یکی از مهم‌ترین آیاتی است که مورد استناد قرار گرفته برای ثبوت ولایت پیامبر(ص). در اینکه این ولایت به چه معناست که اولویت آن نسبت به انفس بیان شده، چند احتمال در این آیه وجود دارد که دامنه و شمول این احتمالات مرحله به مرحله و مرتبه به مرتبه ضیق‌تر است.

۱. احتمال اول این است که این ولایت مطلق و شامل همه امور، تکوین و تشریح، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، عملی و قلبی، یعنی هم جوارحی و هم جوانحی، همه را دربرمی‌گیرد. آیه می‌فرماید «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»، یعنی کأن انسان در برابر پیامبر(ص) هیچ اراده‌ای ندارد. زمانی که پیامبر(ص) حکم یا نظر یا گرایش قلبی به امری داشته باشد، انسان نسبت به آن مسلوب است. ... یعنی مثلاً پیامبر(ص) از یک چیزی خوشش می‌آید، از یک چیزی بدش می‌آید و ما این را می‌فهمیم، ولو امر و نهی هم نکند، این اولویت دارد نسبت به گرایش‌ها، رفتارها، کنش‌ها در همه چیز باید خواسته، دستور امر یا انزجار و نهی و دوری پیامبر(ص) ملاک قرار بگیرد.

**سؤال:**

**استاد:** من دارم احتمال را نقل می‌کنم؛ نمی‌گویم معنای آیه این است .... اولویت دارد، این دامنه‌اش اینقدر گسترده است که حتی

۱. سوره احزاب، آیه ۶.

گرایشات قبلی را هم دربرمی‌گیرد. اینکه این احتمال درست است یا نه بحث دیگری است. بعد اشکال داریم به این؛ این یک احتمال است که اطلاق آیه اقتضا می‌کند اولویت ولایت پیامبر را حتی در گرایشات، حتی در تمایلات قلبی؛ یعنی مطلقاً خواسته‌های خود انسان این وسط مطرح نیست؛ می‌شود یک موجودی که از خودش هیچ حتی حق انتخاب و اراده و اختیار ندارد، مگر اینکه پیامبر نسبت به آن نظری نداشته باشد، اراده و گرایشی نداشته باشد. اینقدر این دامنه وسیع است.

**سؤال:**

**استاد:** بله، به اعتبار اینکه دامنه آن بعدی‌ها ضیق است، طبیعتاً این می‌شود در یک دامنه وسیع‌تر و بالاتر.

۲. به طور کلی حکم و اراده پیامبر(ص) اولویت دارد نسبت به اراده انسان‌ها و بر همگان واجب است که از او اطاعت کنند؛ هر چه پیامبر(ص) امر و نهی کند، چه در امور اجتماعی و چه در امور فردی، حتی در امور فردی اگر پیامبر بگوید این مالت را باید بفروشی، ولو هیچ اثر اجتماعی هم ندارد، اما پیامبر به اعتبار اینکه مصلحت برای این شخص است، دستور می‌دهد.

پس در احتمال دوم کأن پیامبر مثل پدری که فرزندش را در همه امور مشوقانه راهنمایی می‌کند، فرزند صغیر که محتاج راهنمایی پیامبر است، باید تبعیت کند. بنابراین کأن پیامبر مثل مالک و انسان‌ها مثل عبید هستند، یعنی آنچه که او امر و نهی می‌کند، دستور می‌دهد، بر انسان واجب است اطاعت کند؛ یعنی هیچ سلطنتی در هیچ یک از شئون خودش ندارد یا به تعبیر دیگر سلطنت پیامبر در تمام شئون مربوط به زندگی انسان، اولویت دارد. معلوم است این در محدوده اوامر و نواهی است؛ چه در امور شخصی و چه در امور اجتماعی. مثلاً منزلت باید اینجا باشد، همسرت باید چه کسی باشد، این مال را باید بفروشی، تا مسائلی که مربوط به مجتمع است. به عبارت دیگر هر کاری که انسان می‌تواند نسبت به خودش انجام دهد، در آن امور پیامبر اولویت دارد.

۳. این اولویت تنها در دایره امور اجتماعی است؛ یعنی پیامبر اولی و احق است در امور عامه نسبت به خود شخص. اینجا به عنوان رئیس جامعه، به عنوان حاکم و کسی که می‌تواند مصالح جامعه را تشخیص بدهد، پیامبر در اینها اولویت دارد. اما در امور فردی و شخصی اصلاً این آیه در مقام بیان نیست؛ اینطور نیست که پیامبر ولایت داشته باشد در امور شخصی مثل طلاق زوجه و فروش مال.

۴. احتمال دیگر اینکه محدوده اولویت فقط نسبت به ولایات دیگر باشد، یعنی النبی اولی بالمؤمنین من سائر الولايات. شما فرض کنید در یک جامعه‌ای ممکن است برخی ولایات ثابت باشد؛ مثل ولایة الأب یا ولایت حاکم (غیر از اینکه خود پیامبر حاکم باشد). هر ولایتی که در جامعه ثابت است، پیامبر نسبت به آن ولایات اولویت دارد.

**سؤال:**

**استاد:** می‌گوید آیه در مقام بیان اولویت ولایت پیامبر نسبت به سایر ولایات است. .... اگر بخواهیم وارد بحث تفسیری آیه شویم سه جلسه کار دارد، ما نمی‌خواهیم اینطور وارد شویم. امروز می‌خواهیم همه آیات و روایات مربوط به انبیاء را بگویم. انبیا هستند و باید برای ائمه هم ثابت شود، بعد سراغ حاکم شرع، بعد ولایة الأب و الجد، ولایة فلان؛ اینها را اجمالاً باید اینجا بگوییم. ....

**بررسی احتمالات چهارگانه در آیه اول**

در بین این احتمالات من خیلی اجمالی عرض می‌کنم، احتمال اول درست است که اطلاق مؤید آن است «النبی اولی بالمؤمنین

من انفسهم»، این اولویت به حسب ظاهر آیه و اطلاقی که دارد ممکن است بگوییم به نظر بدوی از این آیه بدست می‌آید؛ اما از طرفی هم واقعاً اخذ به این اطلاق مشکل است. اینکه بگوییم این آیه می‌خواهد بگوید حتی در امور قلبی پیامبر اولویت دارد نسبت به مؤمنین؛ اینکه حتی در گرایشات قلبی و دوست داشتن و اینها بخواهد مشمول این آیه باشد، به نظر می‌آید اصلاً از آن جهت در مقام بیان نیست. اینکه تمایلات قلبی، حب و بغض‌ها، هم اولویت داشته باشد و ما ملزم به تبعیت باشیم، درست نیست.

#### سؤال:

استاد: اولاً آیه معلوم است از این جهت در مقام بیان نیست .... بحث تکلیف غیر از بحث عرفانی و ذوق عرفانی است؛ بحث ما درباره تکلیف است. آیا ما چنین تکلیفی داریم؟ آیا این اولویت واقعاً اینقدر گسترده است که حتی اعمال جوانحی انسان را بگیرد، حب و بغض‌ها، نه حب و بغض‌هایی که مربوط به حق و باطل و سیبیل خدا و سیبیل طاغوت است؛ حب و بغض‌های نسبت به چیزهایی که در این عالم وجود دارد و جزء مباحات است، واقعاً اطلاق به این اندازه ثابت نیست، چون اصلاً از این جهت در مقام بیان نیست. .... واقع این است که از حیث اینکه ما بالاخره می‌خواهیم بدانیم قانون الهی شامل چه محدوده‌ای است، به نحوی که بر مخالفت و موافقتش ثواب و عقاب مترتب شود، کیفر و مجازات یا پاداش برای آن در نظر گرفته شود، این آیه ظاهرش این است که از این جهت در مقام بیان نیست. .... اینکه حتی اعمال جوانحی را دربرگیرد و برخی از اعمال شخصیه‌ای که مسلماً ما به ادله دیگر یقین داریم، خارج از این ولایت است را شامل شود، بعید است. حالا ممکن است بگویید آنها مقید محسوب می‌شوند و این اطلاقتش را دارد، نه، من می‌خواهم عرض کنم خود اطلاق در اینجا مشکل دارد، چون اصلاً از موضوع تعرض آیه و تکلیف خارج است.

لذا این گستردگی قابل قبول نیست. به علاوه، در نقطه مقابل اساساً ما یک مورد هم گزارش نداریم که پیامبر اقدام به چنین کاری کرده باشد و در امور شخصیه امر و نهی کرده باشد. بلکه برعکس، ادله‌ای داریم که آزادی عمل و سلطنت انسان بر امور خودش را به نحو مطلق ثابت کرده است. لذا احتمال اول به نظر ما مردود است.

#### سؤال:

استاد: مثل آنجایی که انسان علم دارد به اینکه چیزی برای مولی مطلوب است ولو امر و نهی نکند، ولو باس و زجر نکند ... آنجا مثلاً امر و نهی را بعضی گفته‌اند علم به مصالح و مفاسد ... عده‌ای اینطور معنا کرده‌اند؛ آنها می‌گویند اصلاً حکم همین است. این نظر مردود است، یک عده می‌گویند اگر علم پیدا کنیم به اراده، همین قدر که او اراده‌اش به این تعلق گرفته، ولو هنوز مبرزی هم ندارد، این حکم است.

احتمال چهارم هم قطعاً منتفی است؛ یعنی ما قرائنی در خود آیه و برخی آیات و روایات دیگر داریم که با این احتمال سازگار نیست.

احتمال دوم و سوم باقی می‌ماند که بین این دو احتمال باید ببینیم کدام یک مورد قبول است؛ من الان نمی‌خواهم وارد بحث شوم و متعیناً یکی از این دو احتمال را تثبیت کنم؛ هر کدام که باشد، اصل ولایت انبیاء از طرف خدا بدون تردید با این آیه ثابت می‌شود.

## سؤال:

استاد: طبق احتمال دوم امور فردی ولو دارای اثر اجتماعی هم نباشد، مشمول اولویت است؛ اما در احتمال سوم این چنین نیست .... این بحث دارد .... اینکه پیامبر یک محدوده‌ای دارد، فرض النبی یک چیزهایی را پیامبر واجب کرده .... یعنی آنچه که به صلاح جمع است، ولو یک عبادت، اینکه من می‌گویم فردی یعنی یک شخص بگوید تو برو زنت را طلاق بده، در حالی که هیچ اثر اجتماعی هم ندارد؛ این محل بحث است .... گفتیم نمی‌خواهم وارد این بحث شوم؛ برای اینکه این بحث دارد، این هر دو طرف بحث دارد، نفی و اثباتش وقت می‌گیرد ... می‌گویم هر کدام از این دو باشد، چه دومی و چه سومی، مقصود ما حاصل است؛ .... می‌گوییم این دو احتمال فی الجمله یک قدر متیقنی برای ولایت را ثابت می‌کند.

## آیه دوم

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». می‌گوید ولی شما خدا، رسول و کسانی هستند که ایمان می‌آورند؛ بعد در ادامه اوصافش را هم ذکر کرده است. اینجا ولی به چه معناست؟ این همان معنای سرپرستی، ریاست و سلطنت دارد و روایتی هم مؤید این معناست در کافی از امام صادق (ع) در مورد «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...» آمده که ایشان فرموده «إِنَّمَا يَعْنِي أَوْلَىٰ بِكُمْ أَيُّ أَحَقُّ بِكُمْ وَبِأُمُورِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي عَلِيًّا وَأَوْلَادَهُ الْأَئِمَّةَ (ع) إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ». این روایت برای ولایت ائمه هم قابل استناد هست؛ اما بخش اولش که خدا و رسول و کسانی که ایمان آوردند منظور است. بالاخره ولایت به معنای اولویت، احقیت آن هم در همه امور، انفس و اموال، به وسیله این روایت و این آیه که تفسیر آن آیه است، ثابت می‌شود.

## آیه سوم

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». این هم دلالتش روشن است؛ اینجا اطاعة الرسول خودش یک امر مستقلى غير از اطاعة الله است.

## آیه چهارم

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ». می‌گوید وقتی خدا و رسول حکم کنند، قضی به همان معنایی که دارد، ... اینها در مقابل قضای خدا و رسول اختیاری ندارند و رأی، رأی خدا و رسول است. اینها در مورد رسول خداست. آیه در این رابطه زیاد است، آیاتی که بتوان در این مقام به آنها استناد کرد، آیات متعددی است. این آیات به طور کلی ولایت به معنای عام را ثابت می‌کند.

## حکومت انبیاء

بعضی آیات هم به طور خاص راجع به مسأله حکم و حکومت است.

۱. آیه «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ بعد

۱. سوره مائده، آیه ۵۵.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۸۸.

۳. سوره نساء، آیه ۵۹.

۴. سوره احزاب، آیه ۳۶.

۵. آیه سوره بقره، آیه ۱۲۴.

از طیّ آن مراحل، خداوند تبارک و تعالی به حضرت ابراهیم فرمود من تو را امام قرار می‌دهم. یعنی قبل از این، نبوت سرچایش بود، به اعتبار نبوت چه بسا آن ولایت هم ثابت بوده، حالا اینجا امامت و حکومت ثابت شده که حضرت ابراهیم سؤال می‌کند این به ذریه من هم می‌رسد، می‌فرماید «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ». روایتی هم در اصول کافی از امام صادق (ع) وارد شده که می‌فرماید «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». این آیه دلالت می‌کند بر اینکه خود خداوند تبارک و تعالی جعل امامت کرده برای ابراهیم؛ می‌گوید «انی جاعلک للناس اماماً». یعنی مسأله امامت و حکومت آنقدر اهمیت دارد که خداوند تبارک و تعالی خودش این کار را انجام داد. بدیهی است که وقتی او امام قرار داده می‌شود از ناحیه خداوند، به حکم عقل و نقل اطاعت او هم واجب است. پس این ولایت برای ابراهیم هم قرار داده شد.

۲. آیه «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»؛ که بعد از آنکه اصل نبوت داود مسلم و ثابت بود، او را در این مقام قرار داد که حکم کند بین الناس؛ این خلیفه غیر از «انی جاعل فی الارض خلیفه» است؛ لولا جعل خلیفه، ظاهرش این است که نه او می‌توانست این کار را انجام دهد و نه مردم وجوب تسلیم و اطاعت داشتند. بعد که خلیفه قرار داده شد، آن وقت فرمود «فاحکم بین الناس بالحق»؛ یکی از کارهایی که تو باید انجام دهی این است که بین الناس بالحق حکم کنی. ما به فاحکم استناد نمی‌کنیم که شما می‌گویید مربوط به قضاوت است؛ به «انا جعلناک خلیفه» استناد می‌کنیم. لذا اینجا به عنوان اینکه خلیفه است، یعنی خلیفه خدا در تدبیر امور خلق در زمین، لذا اطاعتش هم واجب است. اینها آیاتی است که مجموعاً از آنها ولایت برای انبیا و بعضی از آیات هم مسأله حکومت و حاکمیت استفاده می‌شود.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲. سوره ص، آیه ۲۶.